شهرآرا
SHAHRARANEWS.IR
Mashhadchehreh.ir
Photoshahr.ir
۲شنبه
سال هفدهم
۱۹ خرداد ۱۴۰۴
۱۳ ذی‌الحجه ۱۴۴۶
شماره ۴۵۰۷
روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع‌رسانی
صاحب امتیاز شهرداری مشهد
مدیرمسئول سید میثم موسوی‌مهر
سردبیر سید سجاد طلوع هاشمی
نشانی: خیابان کوهسنگی ابتدای کوهسنگی ۱۵
دفتر مرکزی ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸۱-۵
نمابر ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴
روابط عمومی ۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲
شماره پیامک ۳۰۰۰۷۲۸۹
سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید
میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

دمای هوای مشهد
رطوبت هوا ۵۷٪
صبح ۱۷ ↓ ۱۷ ↑ ۲۷
ظهر ۲۴
عصر ۲۷
شب ۲۱

اوقات شرعی مشهد
اذان ظهر ۱۱:۳۰:۵۲ ● نیمه شب شرعی ۲۲:۳۷:۱۵
غروب آفتاب ۱۸:۴۸:۰۹ ● اذان صبح فردا ۰۲:۲۶:۴۲
اذان مغرب ۱۹:۰۹:۲۷ ● طلوع آفتاب فردا ۰۴:۱۳:۲۵

اول شخص

چهره همیشه آشنا

درباره امین حیایی، بازیگر خوش‌نام کشورمان، هم‌زمان با پنجاه‌وپنجمین زادروزش

مریم شیعه| اواخر دهه ۴۰ به دنیا می‌آید. برخلاف اغلب هم‌نسل‌هایش از دروازه‌های رسمی‌تری مانند دانشکده هنر یا کارگاه‌های تئاتر راهی سینما نمی‌شود. مسیری که طی می‌کند پرپیچ‌وخم‌تر و متنوع‌تر است. افت‌وخیز بیشتری دارد و به همین خاطر بعدها، هم توی دل مخاطب عام جاخوش می‌کند و هم در حافظه علاقه‌مندان به سینمای فاخر. پدرش، آقاتقی کارمند است و مادرش معلم. هیچ‌کدام از اعضای خانواده قبل از او به هنر علاقه نشان نداده بودند. وقتی دیپلم می‌گیرد، راهی سربازی می‌شود و همین اتفاق به‌ظاهر ساده، مسیر زندگی‌اش را عوض می‌کند. به‌جای پادگان، گوشه مرکز هنرهای نمایشی عقیدتی- سیاسی نیروی هوایی ارتش خدمت می‌کند و همان‌جا، برای اولین بار خودش را به صحنه نزدیک می‌بیند. این اتفاق، همان تجربه‌ای می‌شود که عزم او را برای ادامه دادن این مسیر جزم می‌کند. امین، روی صحنه هیجان و لذتی را می‌چشد که پیش‌تر با آن غریبه بود. بعد از آن رؤیای ستاره شدن روی زندگی‌اش سایه می‌اندازد و بارها و بارها خودش را روی سن و توی قاب تلویزیون تصور می‌کند. توی همین کش‌وقوس‌ها، ثریا قاسمی او را پیدا می‌کند. دختر هنرمند بزرگ، حمیده خیرآبادی به سکوی پرتاب امین تبدیل می‌شود. ثریا قاسمی او را می‌بیند، کشف می‌کند و برای اولین بار از او می‌خواهد تا برای تئاتری که به روی صحنه می‌برد، نقش‌آفرینی کند. این تازه شروع زندگی حرفه‌ای امین حیایی است.

برلبه‌درام‌وکمدی

چیزی که حیایی را از دیگر بازیگران متمایز می‌کند، توانایی‌اش در حرکت بین ژانرهای گوناگون و ایفای نقش‌های متفاوت است. او در فیلم‌هایی چون «عروس خوش‌قدم»، «کما»، «شام عروسی»، «نقاب»، «دایره زنگی»، «زن‌ها فرشته‌اند»، «مهمان مامان» و «اخراجی‌ها»، وجوه مختلفی از توان بازیگری‌اش را نمایش می‌دهد؛ از نقش‌های دراماتیک و تراژیک تا کمدی‌های عامه‌پسند. این انعطاف‌پذیری، از او چهره‌ای می‌سازد که هم در فیلم‌های جشنواره‌ای جایگاه دارد و هم در سینمای بدنه، هم در سینما می‌درخشد و هم در تئاتر حضورگاه‌به‌گاه اما جدی دارد. در اواخر دهه ۸۰، با تغییراتی که در سینمای ایران رخ داد

عکس: محمدحسن صلواتی | شهرآرا

و نیز تحولاتی در سلیقه مخاطب، امین هم مسیر تازه‌ای را در پیش گرفت. حضور او در آثار پرفروش‌تر و گاه تجاری‌تر باعث شد انتقادهایی از سوی برخی منتقدان متوجهش شود. با این حال، او همواره تلاش می‌کند میان محبوبیت و کیفیت تعادل برقرار کند. چالشی که بسیاری از بازیگران مطرح در تمام دنیا با آن روبه‌رو هستند. وقتی اولین بار پشت میز داوران «عصر جدید» می‌نشیند، بسیاری با کنجکاوی و گاه تردید او را ورانداز می‌کنند، اما چیزی نمی‌گذرد که مخاطبان با چهره‌ای متفاوت از او روبه‌رو می‌شوند. چهره‌ای متین، دقیق و مملو از احترام. امین حیایی هیچ‌گاه زبان گزنده ندارد، کلمات دلگرم‌کننده را بیشتر به‌کار می‌برد و پذیرای حرف‌های دیگران است. حرف‌هایش هم غنی از حرفه‌ای‌گری است و هم جلوه‌ای از همدلی دارد.

ستاره دهه ۸۰

شاید بتوان گفت امین حیایی به‌نوعی شمایل بازیگر نسل سوم سینمای ایران است. نسلی که نه مثل ستارگان دهه ۶۰ در ژانرهای خاص محصور ماند و نه چون بازیگران بسیار نوظهور امروز، تنها محصول شبکه‌های اجتماعی است. او هم از دل تجربه و تلاش برخاسته و هم توانسته خود را با تغییرات زمانه وفق دهد. او با بیش از سه دهه حضور مداوم در عرصه هنر، اکنون دیگر نه فقط یک بازیگر، که چهره‌ای شاخص است که با خاطره‌های چند نسل گره می‌خورد. نقطه عطف کارنامه امین حیایی، بازی در فیلم امام رضایی «شب» به کارگردانی رسول صدرعاملی بود. وقتی برای ایفای این نقش، سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش اول مرد را میان دستانش گرفت، همه‌چیز تغییر کرد. دهه ۸۰، دهه امین حیایی بود. او خوش درخشید و نامش بر سر زبان‌ها افتاد. به یکی از پولسازترین و محبوب‌ترین‌های این دهه سینما بدل شد. درکنار بازیگری، به سراغ خوانندگی هم رفت که چندان مورد استقبال قرار نگرفت. او هنوز هم به‌عنوان یک بازیگر، پرکار است. در بیش از نود فیلم و سریال جلو دوربین رفته است و تنها در جشنواره فجر هفت‌بار نامزد بهترین بازیگر نقش اول مرد و بهترین بازیگر نقش مکمل مرد شده است. او در سال‌های ۱۳۸۶ و ۱۴۰۰ سیمرغ بلورین را از آن خودکرد و نه‌تنها یکی از پرکارترین بازیگران سینمای ایران، بلکه یکی از پرافتخارترین‌ها نیز به حساب می‌آید. امروز خطوطی از جنس گذر عمر بر چهره امین حیایی نشسته است، اما هنوز هم برق نگاهش آشناست.

نقش ماندگار امین حیایی در فیلم سینمایی «اخراجی‌ها»

حیایی و مرحوم خسرو شکیبایی در فیلم سینمایی «شب» که در مشهد ساخته شد

حیایی در فیلم «شعله‌ور» توانست با بازی خوبش نظر منتقدان را به خود جلب کند

حیایی برای بازی در فیلم «برف آخر» دومین سیمرغ بلورین جشنواره فجر را گرفت

نمایی از فیلم سینمایی «زیبا صدایم کن» که این روزها روی پرده سینماست

قصه عکس‌ها

ابرقهرمان

عکس: مرتضی اخوان | شهرآرا

مرتضی اخوان
روزنامه نگار

۱ ابرقهرمان‌ها را توی کوله‌اش می‌گذارد. زیپ آن را می‌بندد. روی از قالی برمی‌دارد. «مامان ریحانه برام دعا کن.» پیشانی‌اش را می‌بوسد. قطره‌های اشک روی صورت ریحانه می‌غلتد. با انگشت‌های حالا دیگر بزرگش، خیسی صورت ریحانه را پاک می‌کند. «قربون این اشکات برم نمی‌خوام برم سفر قندهار. یک سفر چندروزه با بچه‌هاست. همون شمال که صدبار رفتیم.» صدباری را می‌گوید که هیچ‌کدامش بدون مامان ریحانه و بابارضا نبوده است. هیچ‌کدامش بدون سربه‌سرگذاشتن با برادرش سبحان سر نشده. دل ریحانه هُری می‌ریزد. «لباس گرم برداشتی مادر؟» لبخند روی لبش می‌نشیند. «برداشتم. لباس خنک برداشتم که گرمای چله تابستون تنم رو نخوره!» خنده‌اش می‌گیرد. «پاشو پدر صلواتی. خودتو مسخره‌کن.» صدای خنده هر دوشان خانه را برمی‌دارد.

۲ بابارضا جلو عطاری‌اش روی چهارپایه زهوار دررفته نشسته است و نگاهش به دوردست‌ها خیره است. همین که صدرا از راه می‌رسد از جایش بلند می‌شود. آغوشش را باز می‌کند. خودش را توی بغل جوان حالا دیگر رعنایش ول می‌دهد. «خوبی بابا؟» صورتش را غرق بوسه می‌کند. «آره دورت بگردم. خوبم.» این را با چشم‌هایش می‌گوید. با لبخند نشسته روی لب‌هایش. کوله‌اش را از شانه برمی‌دارد. می‌نشیند کنار بابارضا. «قرصاتو خوردی؟» بابارضا نگاهش را از صدرا می‌دزدد. «آره بابا خوردم.» صدرا اخم می‌کند. «داشتیم حاج رضا؟ تو که می‌گفتی دروغ پدر پسری ممنوع!» حاج رضا اخمی به چهره می‌اندازد. از جایش بلند می‌شود. «سین جیم پدر پسری هم ممنوع!» صدرا لبخندی می‌زند. همراه حاج رضا وارد مغازه می‌شود. عطر نعناع و تیزی مریم مشامش را پُر می‌کند. حاج رضا پشت دخل می‌نشیند و ابرو درهم می‌کشد. صدرا استکان نعلبکی قدیمی بی‌بی فاطمه را برمی‌دارد و از قوری و سماور یادگار بی‌بی نرگس چای می‌ریزد. به قول حاج رضا «چای داغ، لب‌سوز، لب‌دوز». «نکنه می‌خوای این چند روز که من نیستم قرصاتو نخوری؟ نخوری زبونم لال یک چیزی‌ت بشه، مامان ریحانه دست‌تنها چه‌کار کنه؟» حاج رضا استکان چای را بی‌معطلی سر می‌کشد. «مگه اون داداشت نیست؟! مراقب مادرشه. بعدشم، بادمجون بم آفت نداره.» صدرا دانه هل را توی استکانش می‌اندازد. «هست پدرم. ولی اون هنوز بچه است. درگیر درس و مشقشه.» حاج رضا نیشخندی می‌زند. «بگم تو کوله سفرت چی داری؟» صورت صدرا از خجالت سرخ می‌شود. سر پایین می‌اندازد. صدای خنده‌شان همه جا را برمی‌دارد.

۳ صدایشان کل خانه را برداشته است. یکی هواخواه آبی‌اناری‌ها و دیگری بالاخواه کهکشانی‌ها درآمده است. ریحانه هم پای تلفن سرش به خواهرهاش گرم است. «مامان اون تلفن رو قطع کن دیگه. به خاله بگو مگه عمو فوتبال نمی‌بینه؟!» ریحانه صدایش را آزاد می‌کند. «تو فوتبالت رو ببین تپل خان. این‌قدرم نخور می‌ترکی.» بساط چیپس و پفک و تخمه پای الکلاسیکو به راه است. بابارضا و سبحان جلوی تلویزیون لم داده و برای هم کُری می‌خوانند. لاشه پوست تخمه، اتاق را برداشته است. مسی ضربه‌ای را زوزه‌کشان روانه دروازه مادرید می‌کند. حاج رضا نیم متر روی هواست. صدای ریحانه در می‌آید. «رضا تو رو خدا یواش‌تر.» تلفن را از این دست به آن دست می‌دهد. «می‌بینی تو رو خدا. یک دقیقه آروم وقرار ندارن. پدر و پسر خونه روگذاشتن رو سرشون. این وسط جای بچه‌ام صدرا خالیه. بهش زنگ زدم. گفت با بچه‌ها فردا دوباره میرن ساحل اختراعشون رو آزمایش کنن.»

۴ باد از سمت دریا به ساحل می‌وزد. صدرا کیت‌های روی بُرد را سفت می‌کند. نازنین و مازیار بندهای پرنده را آزاد می‌کنند. پرنده زوزه‌کشان از زمین کنده می‌شود. درست شبیه شوت دقیقه ۹۰ مسی که دروازه مادرید را فتح کرد. محمد و فاطمه عکس و فیلم می‌گیرند. فریاد شادی صدرا با طلوع خورشید گره می‌خورد. بچه‌ها از خوشحالی ساحل را روی سرشان می‌گذارند. مازیار ضبط ماشین را بلند می‌کند و دورهمی‌شان پُر از لبخند می‌شود. صدرا خودش را از گروه جدا می‌کند. کوله‌اش را از صندوق عقب برمی‌دارد. چند متری از گروه فاصله می‌گیرد. نسیم ساحلی صورتش را که حالا غرق اشک است، می‌نوازد. صندل از پا می‌کند و روی شن‌های ساحل ولو می‌شود. درست مثل بچگی‌ها. چشم‌هایش را می‌بندد تا نسیم صورتش را نوازش کند. خودش، ریحانه و سبحان را تصور می‌کند که توی ساحل کودکی رؤیاهایش را می‌دود. در کوله‌اش را باز می‌کند و ابرقهرمان‌ها را بیرون می‌آورد. همان همیشگی‌ها؛ از بتمن گرفته تا پلنگ سیاه. از آیرون من تا گروت و دارودسته‌اش. ابرقهرمان‌ها توی همه دوران زندگی کنارش بوده‌اند. از همان بچگی. حتی حالا که با بیست‌وچهار سال سن دانشجوی ارشد مهندسی است. حتی حالا که مادرش ریحانه ابرقهرمان واقعی زندگی اوست. حتی حالا که قرار است خواستگاری نازنین برود. تلفن همراه را برمی‌دارد. به ریحانه تلفن می‌کند. قاب عکس کودکی‌ها را از کوله برمی‌دارد. به آن خیره می‌ماند. تلفن زنگ دوم را نخورده، مامان ریحانه پشت خط است. «الو مامان. من الان همون جام. ابرقهرمان‌ها هم هستن. من حالا یک ابرقهرمانم. یک مخترع.»

عکس روز

مشهد زیر سایه باران

باران بهاری دیروز در مشهد خنکای دل‌پذیری را به همراه داشت. خیلی‌ها را به خیابان‌ها و پارک‌ها کشاند تا این هوای دل‌چسب بهاری را غنیمت شمارند. اداره هواشناسی استان پیش‌بینی کرده که تا اواخر هفته شاهد بارش‌های پراکنده در مشهد خواهیم بود.

عکس: سعید گلی/ شهرآرا

کارتون شهر

رضا جنگی

برنج و حبوبات بیشترین تورم را در ماه گذشته داشته‌اند.

منبع: شهرآرا

شوخی بی‌شوخی

وقتی نرخ نان، نان مردم را آجر می‌کند

مهدی محمدی
طنزپرداز

با اینکه رئیس اصناف اعلام کرده است که نان قطعا گران می‌شود. اما باز هم نانوایی‌ها از دولت جلو زده‌اند و خیلی جاها نان را قبل از این صحبت‌ها گران کرده‌اند. قیمت‌هایی هم که جدیدا مشاهده می‌شود آن‌قدر عجیب و غریب هستند که بعید نیست زندگی ما به دو دوره قبل از گرانی نان و بعد از گرانی نان تقسیم شود:

تاکنون: ناراحت بودیم که چرا نان کنجدی از سفره ما لِفت داده است.
از این پس: نگرانیم نکند نان ساده هم لِفت بدهد.

تاکنون: از دیدن قرص ماه در آسمان لذت می‌بردیم.
از این پس: دیدن قرص نان در سفره خودمان هم لذت‌بخش است.

تاکنون: دنبال نان داغ بودیم تا دلی از عزا دربیاوریم.
از این پس: داغ نان روی دلمان خواهیم داشت.

تاکنون: نان به نرخ روز خوردن، صفت پسندیده‌ای نبود.
از این پس: اینکه کسی بتواند نان را به نرخ روزی که اعلام می‌شود بخورد، یک خصوصیت مثبت و نشانگر توانگری و دارایی اوست.

تاکنون: نگران بودیم که در آینده دور به خاطر ضعف جسمی نتوانیم در صف نانوایی بایستیم.
از این پس: نگرانیم در همین آینده نزدیک به خاطر ضعف مالی نتوانیم در صف بایستیم.

تاکنون: نان‌ها ممکن بود در تنور بسوزند.
ازاین پس: ممکن است حتی بعد از اینکه سالم از تنور درآمدند بسوزند و نتوانند وارد سفره ما شوند.

تاکنون: باید تعارف می‌کردیم بفرمایید خونه یک نون و ماستی پیدا میشه.
ازاین پس: بفرمایید خونه، یک چلومرغی چیزی درست می‌کنیم.

تاکنون: نان به هم قرض دادن، فقط یک ضرب‌المثل بود.
از این پس: با گرانی نان، نان به هم قرض دادن، یک چیز خیلی ساده و معمولی می‌شود.